

بررسی تطبیقی داستان شاه سیاه پوش از هفت پیکر نظامی و داستان آدم^(ع)

*یوسف علی بیرانوند^۱ اکبر گراوند^۲ سیدمرتضی میرهاشمی^۳

۱. دکتری تخصصی زبان و ادبیات فارسی. رایانامه: yossofali.biranvand@gmail.com

۲. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

۳. استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	قصه‌های مقدس به صورت ناخودآگاه بر نحوه داستان‌پردازی انسان تأثیر می‌گذارند. از جمله این قصه‌ها، قصه حضرت آدم ^(ع) است که در ادیان ابراهیمی و به‌ویژه اسلام به تفصیل بیان شده است. این قصه بر ذهن نظامی تأثیر داشته؛ به گونه‌ای که داستان شاه سیاه پوش از منظومه هفت پیکر را تحت تأثیر آن سروده است. در این پژوهش بر آن شدیم که با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی و تطبیق بن‌مایه‌های مشترک و شخصیت‌های مشابه دو داستان شاه سیاه پوش در هفت پیکر نظامی و داستان آدم ^(ع) در روایات دینی و ادبی بپردازیم. بعد از بررسی این دو روایت به این نتیجه رسیدیم که مکان مشابه، لذت یا گناه، درخت و سرنوشت بن‌مایه‌های مشترک دو داستان هستند. شخصیت‌های مشابه نیز از این جمله‌اند: ۱- خداوند و ترکناز: آن دو قهرمان را بدون سابقه آشنایی به خود نزدیک کرده‌اند. ۲- قصاب و عزرائیل: این دو کسانی هستند که رشته پیوند قهرمان را با دنیای مادی بریده‌اند و او را برای مدتی با دنیایی سراسر لذت آشنا کرده‌اند. ۳- شاه و آدم: این دو هشت ویژگی مشترک دارند: دور افتادن از سرزمین خود، پیروی از هوای نفس، عروج و ...

۱. مقدمه

قصه یکی از مهم‌ترین ابزارهای بیان حقایق است. «همهٔ ادیان ابراهیمی و بسیاری از دین‌های شرقی کامل‌ترین بیان خود را در قصه ارایه کرده‌اند.» (مک‌کویین، ۱۳۸۹) شیلر^۱ شاعر آلمانی می‌گوید: «در قصه‌هایی که در کودکی برایم تعریف می‌شد، معنایی عمیق‌تر از آن حقیقتی است که در زندگی وجود دارد.» (بتلهایم، ۱۳۹۲: ۴) یکی از کسانی که دربارهٔ قصه‌ها و بن‌مایه‌های آن نظرات مهمی داشته است «وسلوفسکی»^۲ است. به نظر او «بن‌مایه عبارت است از یک واحد روایی بدون قابلیت تقسیم. اما موتیف‌هایی که وسلوفسکی به عنوان نمونه بیان می‌کند تجزیه می‌پذیرند. اگر بن‌مایه چیزی است که بر اساس منطق تمام و کامل است در این صورت هر جملهٔ یک قصه یک بن‌مایه به حساب می‌آید. (پدری سه پسر دارد: یک بن‌مایه است؛ یک دخترخوانده از خانه می‌گریزد: یک بن‌مایه است و...) (پراپ، ۱۳۸۶: ۳۸) در این صورت می‌توان قصه‌ها را بر اساس بن‌مایه‌هایشان مورد بررسی قرار و تطبیق داد. بتلهایم دربارهٔ قصه‌های پریان می‌گوید: «از ویژگی‌های قصه‌های پریان این است که دوره‌های هستی را به اختصار و روشنی بیان می‌کند و می‌گوید که رذیلت همچون فضیلت همیشه و همه جا حضور دارد. در تک‌تک این قصه‌ها، خیر و شر در قالب شخصیت‌ها و اعمالشان جسمیت یافته‌اند. در قصه‌های پریان آدم یا خوب است یا بد و حالت بینابینی وجود ندارد.» (بتلهایم، ۱۳۹۲: ۹)

۱-۱. بیان مساله و سوالات پژوهش

قصهٔ آفرینش حضرت آدم^(ع) و زندگی او در بهشت و هبوط او به این جهان، بر قصه‌های زیادی تأثیر گذاشته است. نظامی گنجوی در آثار بی‌بدیلش به صورت آشکار و نهان از این قصهٔ دینی یاد می‌کند. تأثیر قصهٔ آدم^(ع) در قصهٔ شاه سیاه‌پوش از منظومهٔ هفت‌پیکر به صورتی آشکار دیده می‌شود. این تأثیرپذیری در بن‌مایه‌ها و شخصیت‌های داستانی قابل بررسی و تطبیق است. این پژوهش به دنبال بررسی وجوه اشتراک دو داستان شاه سیاه‌پوش و داستان آدم^(ع) با توجه به قرآن کریم و متون ادبی و عرفانی است.

^۱. Schiller

^۲. Vesselivski

۲-۱. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

بزرگان ادبی ایران پیوسته به قصه‌های دینی و قرآنی نگریسته و تأثیر پذیرفته‌اند. بررسی مقایسه‌ای قصه‌ها همواره باعث شناخت آن‌ها می‌شود. چه بسیارند موضوعاتی که در این بررسی‌ها رخ می‌نماید. نظامی با هنر خویش قصه آدم و حوا را به صورت نمادین هدف قرار داده است. هدف از این پژوهش بررسی تطبیقی دو قصه شاه سیاه‌پوش از هفت‌پیکر نظامی و داستان آدم (ع) است.

۳-۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متعددی در خصوص پیدایش آفرینش و ماجرای حضرت آدم^(ع) و نیز در خصوص آثار نظامی صورت گرفته که به مواردی از این دست اشاره می‌شود: عفت نقابی و کلثوم قربانی (۱۳۹۱) در مقاله «تحلیل ساختاری قصه شاه سیاه‌پوشان بر اساس الگوی پراپ»، به بررسی قصه شاه سیاه‌پوش پرداخته‌اند. سیدی و علی‌پور (۱۳۸۹) در مقاله «بررسی تطبیقی داستان آفرینش انسان در روایت‌های اسطوره‌های ایران و عرب» به بررسی تطبیقی داستان آفرینش انسان در روایت‌های اسطوره‌های ایران و عرب پرداخته‌اند. خواص (۱۳۹۲) در مقاله «بررسی تطبیقی آدم و حوا از منظر قرآن و عهد عتیق» به بررسی خلقت آدم^(ع) و حوا از منظر قرآن و عهد عتیق همت گماشته است. سپهوندی (۱۳۹۰) در مقاله «جنبه‌های تأویلی و تمثیلی داستان روز شنبه در گنبد سیاه (از هفت پیکر نظامی)» جنبه‌های تأویلی و تمثیلی داستان روز شنبه در گنبد سیاه از هفت پیکر را مورد بررسی قرار داده است. ترکمانی باراندوزی و چمنی‌گلزار (۱۳۹۱) در مقاله «بررسی و تطبیق فرایند فردیت در گنبد اول و دوم از هفت پیکر نظامی بر اساس روان‌شناسی تحلیلی یونگ» به بررسی فرایند فردیت در گنبد اول و دوم از هفت پیکر نظامی بر اساس نظریه یونگ پرداخته‌اند. اما در خصوص بررسی و تطبیق شخصیت حضرت آدم^(ع) با شاه پوش هیچ پژوهشی صورت نگرفته و مقاله حاضر از این حیث دارای نوآوری می‌باشد.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. خلاصه داستان شاه سیاهپوش

بهرام گور یک شب میهمان بانوی هندی خود در گنبد سیاه می‌شود. زن هندی داستانی را برای بهرام بیان می‌کند. او می‌گوید: زنی در میان خدمتکاران قصرمان بود که پیوسته سیاه می‌پوشید. دلیل این موضوع را از او پرسیدند. او گفت: در گذشته کنیز پادشاهی نیکوکار بود که او نیز همواره سیاه می‌پوشید. او مهمان‌خانه‌ای داشت و به مسافران خوراک رایگان می‌داد. پیش از آن که سیاه بیوشد یک روز مردی سیاه‌پوش میهمان او شد. شاه دلیل سیاه‌پوشیدن او را جویا شد. مرد گفت: در چین شهری به نام شهر مدهوشان وجود دارد که در آن‌جا همه سیاه می‌پوشند.

شاه با شنیدن این سخن کنجکاو شد و به آن‌جا سفر کرد. در آن‌جا به دنبال کسی بود که او را با آن راز آشنا کند. تا این‌که با مرد قصابی آشنا شد. از قصاب درخواست کرد که آن راز را به او بگوید. قصاب گفت: «وقت آن فرارسیده است که حقیقت را با چشم خود ببینی» سپس قصاب شاه را با خود به خرابه‌ای برد. در آن‌جا سبدی بود که به طنابی بسته شده بود. قصاب به شاه گفت: «در آن سبد بنشین و بر آسمان و زمین بنگر؛ تا دلیل سیاه‌پوشی مردم شهر را بفهمی» شاه در سبد نشست. سبد مانند پرنده‌ای شروع به پرواز کرد و ریسمان به دور گردن شاه بسته شد. او خود را بسته به یک ریسمان میان آسمان و زمین دید. تا این‌که پرنده بزرگی گرداگرد او پرواز کرد. شاه پای پرنده را گرفت. پرنده پرواز کرد و به باغ سرسبزی رسید. شاه پای پرنده را رها کرد و به خواب فرورفت. بعد از بیداری، حوریان زیادی را در آن باغ دید. سپس بانویی زیبارو در برابر دیدگانش پدیدار شد. بانو شاه را در کنار خود با احترام نشاند. شاه دست به نوشیدن شراب یازید. بعد از آن که مستی‌اش از حد گذشت، بوسه‌ای از بانو درخواست کرد و بانو هزار بوسه به او ارزانی داشت. شوق بر شاه چیرگی یافت و دست بر کمر بانو انداخت.

بانو در پاسخ به این کار شاه گفت: «امشب به بوسه خشنود باش» سپس دست یکی از حوریان را به دست شاه داد و گفت: «کام خود بگیر که او کمر به خدمت تو بسته» شاه آن شب را با آن حوری سپری کرد. شبی دیگر نیز شاه بر همین منوال با حوری دیگری خوش‌گذرانی کرد. سی روز به همین شیوه گذشت. سرانجام تاب و توان شاه تمام شد و به بانو گفت: امشب تو را می‌خواهم و نمی‌توانم صبر کنم. بانو گفت: «چشمت را ببند؛ تا بند

قبایم را بگشایم. چون چشم بگشایی مرا در کنار خود بینی» شاه چشم خویش را بست و چون بگشاد، خود را در آن سبد میان آسمان و زمین دید. از آن پس شاه نیز سیاه‌پوش شد.

۲-۲. خلاصه داستان آدم^(ع)

خداوند می‌خواست موجودی را بیافریند که او را روی زمین جانشین خود کند. بنابراین دست به کار شد و جبرئیل را برای آوردن خاک از روی زمین فرستاد؛ ولی خاک جبرئیل را سوگند داد که او را به درگاه خدا نبرد. سپس خداوند میکائیل را فرستاد؛ تا خاک را با خود بیاورد؛ ولی خاک بار دیگر از آمدن خودداری نمود. خداوند اسرافیل را فرستاد؛ باز همان قصه تکرار شد. سرانجام عزرائیل را فرستاد و از او خواست، هر چه خاک بر نیامدن پافشاری کرد، او را با خود بیاورد.

عزرائیل خاک را به درگاه خداوند آورد. خداوند از خاک، آدم را آفرید و از فرشتگان درخواست کرد که او را سجده کنند. ابلیس و گروهی از فرشتگان که از او پیروی می‌کردند از این کار سر باز زدند. خداوند نیز ابلیس را از درگاه خود راند.

ابلیس برای آن که آدم را گمراه کند، دست به کار شد. او با همکاری مار و طاووس به بهشت راه یافت. ابلیس آدم را وادار به خوردن شجره ممنوعه کرد که پیشتر خداوند آدم را از خوردن آن برحذر داشته بود. همین که آدم از آن خورد زیورهای بهشتی از او و همسرش - حوا - دور شد. آن‌ها از بهشت رانده و هر کدام به جایی در زمین تبعید شدند (مطابق با قرآن کریم؛ مولوی، ۱۳۹۰؛ نیشابوری، ۱۳۹۹: ۱۴-۸؛ رازی، ۱۳۵۲)

۲-۳. بن‌مایه‌های مشترک قصه شاه سیاه‌پوش و قصه حضرت آدم^(ع)

در هر دو داستان، بن‌مایه‌های مکان، لذت یا گناه، درخت و سرنوشت مشابه هستند.

۲-۳-۱- مکان

مکانی که آدم و حوا در آن‌جا زندگی می‌کردند بهشت بوده است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (قرآن کریم: بقره/ ۳۵) (و گفتیم: ای آدم خود و همسرت در این باغ سکونت گیر [ید] و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و [الی] به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود) شاه نیز مانند حضرت آدم^(ع) در باغی مانند بهشت قرار می‌گیرد:

گرد بر گرد برگشتم از نشیب و فراز دیدم آن روضه‌های دیده‌نواز
میوه‌های لذیذ می‌خوردم شکر نعمت پدید می‌کردم

(نظامی، ۱۳۱۵: ۱۶۰)

باغ می‌تواند کهن‌الگوی بهشت، زیبایی دست‌نخورده (بخصوص زنانه) و باروری باشد (گرین و همکاران، ۱۳۸۰: ۱۶۵) آن‌گونه که در هر دو داستان آمده است؛ قهرمان از آزادی کامل برخوردار است که از نعمت‌ها بهره‌بردار و تنها از یک چیز منع شده است.

۲-۳-۲. لذت یا گناه

در هر دو داستان لذت‌بردن (گناه‌کردن) باعث تلخ‌کامی می‌شود و قهرمان از خوشی دور می‌گردد. در داستان شاه سیاه‌پوش، قهرمان برای آن‌که از هم‌آغوشی با بانوی زیبارو لذت‌بردارد، خود را برای همیشه از هم‌نشینی با او محروم می‌کند. در داستان آدم^(ع) برای آن‌که میوه ممنوعه را بخورد از درگاه خداوند به این دنیا می‌افتد. در هر دو داستان نفس بدفرما قهرمان را به گناه وامی‌دارد:

یک قدم زد آدم اندر ذوق نفس شد فراق صدر جنت طوق نفس

(مولوی، ۱۳۹۰: ۱۸۲/۲)

در قرآن کریم نیز داستان آدم^(ع) ذکر شده است؛ این‌که خداوند به آدم و حوا می‌فرماید: نباید به درخت ممنوع نزدیک شوند. ولی شیطان آن دو را می‌فریبد: «فَدَلَّهُمَا بَعْرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَ تَهُمَا وَطَفَقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَيْتَهُمَا رَبَّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ» (قرآن کریم: اعراف/ ۲۲) (پس آنان را به فریب و دروغی (از آن مقام بلند) فرود آورد، پس چون از آن درخت تناول کردند زشتی‌های‌شان (مانند عورات و سایر زشتی‌های پنهان) بر آنان آشکار گردید و بر آن شدند که از برگ درختان بهشت خود را بپوشانند و پروردگارش آنها را ندا کرد که آیا من شما را از این درخت منع نکردم و نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست؟)

یک گناه یا آرزو می‌تواند تمام عمر انسان را به نابودی بکشانند؛ همان‌طوری که شاه از هم‌نشینی با «ترکتاز» محروم شد و آدم با یک گناه از بهشت بیرون شد و از هم‌نشینی با خداوند و ملکوتیان دور گردید. اگرچه اشتباه در هر دو داستان بسیار کوچک است و خوار می‌نماید؛ باعث می‌شود قهرمان از اوج منزلت به دون‌پایگی بیفتد. در داستان شاه سیاه‌پوش

«ترکتاز» به شاه می‌گوید: هر کاری دوست داری انجام بده و تنها از آرزوی خود چشم‌پوشی کن:

در یک آرزوی بخود دربنند	همه ساله بخرمی می‌خند
بوسه میگیر و زلف می‌انداز	نرد رو (را) با کنیزکان میباز
باغ داری بترک باغ مگوی	مرغ با تست شیر مرغ مجوی
کام دل هست و کامرانی هست	در خیانت‌گری چه آری دست
امشبی با شکیب ساز و مکوش	دل بنه بر وظیفه شب دوش

(نظامی، ۱۳۱۵: ۱۷۰-۱۷۱)

باغ در بیت سوم نمادی از بهشت می‌تواند باشد که آدم نیز در آن جا می‌زیست و رسوا گردید. این که شاه هر کاری دلش می‌خواهد می‌تواند انجام دهد، شبیه داستان آدم است که خداوند به او می‌فرماید: هر کاری می‌خواهی بکن، فقط به میوه ممنوعه نزدیک نشو. «وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (قرآن کریم: اعراف/ ۱۹) (و ای آدم، تو با جفتت در بهشت منزل گزینید و از هر جا (و هر چه) بخواهید تناول کنید و لیکن نزدیک این درخت نروید (درخت گندم یا انگور یا سیب یا غیره) که از ستمکاران خواهید گشت) در داستان شاه سیاه‌پوش، شاه تنها یک خواسته دارد و این از دید ترکتاز عجولانه به حساب می‌آید. در مثنوی نیز اشتباه آدم چندان بزرگ به چشم نمی‌آید. ولی باعث رانده شدن او از بهشت می‌شود. مولوی علت این موضوع را در آن می‌داند که آدم^(ع) یار و مانند چشم خداوند بوده است:

گر چه یک مو بُد گنه کو جسته بود	لیک آن مو در دو دیده رسته بود
بود آدم دیده نور قدیم	موی در دیده بود کوه عظیم

(مولوی، ۱۳۹۰: ۱۸۲)

این در حالی است که شاه هم در نزد ترکتاز دوست‌داشتنی است؛ هم‌چنان که بدون سابقه‌آشنایی قبلی او را به خود نزدیک می‌کند. با این حال کوچکترین اشتباه از جانب او را بر نمی‌تابد. در جایی دیگر، مولوی علت خواری آدم را شکم و شهوت وی دانسته است:

زآلت آدم ز اشکم بود و باه	و آن ابلیس از تکبر بود و جاه
لاجرم او زود استغفار کرد	و آن لعین از توبه استکبار کرد

(مولوی، ۱۳۹۰: ۷۵۱ / ۵)

در داستان شاه سیاه‌پوش نیز شهوت‌گرایی شاه او را از هم‌نشینی ترک‌تاز برای همیشه محروم می‌کند.

این‌که آدم به خاطر شهوتش از دربار الهی رانده می‌شود و سپس توبه می‌کند با داستان شاه سیاه‌پوش همخوانی دارد. در آن داستان شاه به خاطر شهوت‌رانی از ترک‌تاز دور می‌افتد. مستی بلای جان فرزندان آدم نیز هست. این موضوع در آغاز آدم را از بهشت بیرون راند؛ سپس ما را در خواری گناه می‌اندازد:

مست و بی‌خود نفس ما ز آن حلیم بود دیو در مستی کلاه از وی ربود
چونکه در جنت شراب حلیم خورد شد ز یک بازی شیطان روی زرد
(مولوی، ۱۳۹۰: ۵/۸۲۳)

این‌که مردم شهر مدهوشان نیز سیاه می‌پوشند می‌تواند اشاره‌ای به این موضوع باشد که آن‌ها فرزندان آدم هستند که فریب هوای نفسانی خود را خورده‌اند. در جایی دیگر، مولوی علت توجه آدم را حرص وی به گندم دانسته است:

حرص آدم چون ز گندم درفزود از دل آدم سلیمی را ربود
پس دروغ و عشوه‌ات را گوش کرد غره گشت و زهر قاتل نوش کرد
کژدم از گندم ندانست آن نفس می‌پرد تمییز از مست هوس
(مولوی، ۱۳۷۵: ۲/۲۹۴)

۲-۳-۳. درخت

وجود درخت در داستان شاه سیاه‌پوش، انسان را به یاد شجره ممنوعه می‌اندازد که باعث دانایی و پی‌بردن به رازهای جهان خلقت می‌شود. در داستان شاه سیاه‌پوش، درخت وسیله‌ای می‌شود برای بالا کشیدن شاه و در داستان آدم درخت وسیله‌ای می‌شود برای پایین کشیدن آدم؛ که البته این پایین کشیدن در ظاهر پایین کشیدن است؛ در باطن آدم را به جهان خرابات آورده است و در این جهان، آدم به مراتبی بالاتر از فرشته دست می‌یابد. به قول حافظ که می‌گوید:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد درین دیر خراب آبادم

(حافظ، ۱۳۸۷: ۴۲۸)

حافظ نیز به مانند دیگر صوفیه باور داشته است که جهان باعث پیشرفت روحی نوع بشر می‌شود. درخت می‌تواند کهن‌الگوی فناپذیری نیز باشد (گرین و همکاران، ۱۳۸۰: ۱۶۵)

۲-۳-۴. سرنوشت

در هر دو داستان سرنوشت این گونه است که قهرمان مسیری را طی کند. زمانی که شاه از مرد مسافر علّت سیاه‌پوشیدن را پرسید، از سرنوشت خود یاد کرد:

کاسمان بین چه ترکتازی کرد با چو من خسروی چه بازی کرد
از سواد ارم بریید مرا در سواد قلم کشید مرا
(نظامی، ۱۳۱۵: ۱۴۹)

این همان سرنوشتی است که قهرمانان زیادی را به دام شکست کشیده است. علّت اصلی این شکست در برابر سرنوشت، هوای نفس و لذت‌پرستی است. شاه عامل بدبختی خود را آسمان یا همان فاعل سرنوشت معرفی می‌کند. در داستان آدم نیز، آدم با اجبار به درگاه خداوند برده می‌شود و از قبل تعیین شده است که به مراتبی از آفرینش برسد. او در پی خوردن از میوه ممنوعه به این جهان تبعید می‌شود.

۲-۴. شخصیت‌های مشابه

۲-۴-۱. خداوند و ترکناز

شخصیت‌های خداوند و «ترکناز» به هم شبیه هستند؛ از این نظر که قهرمانی را به خود نزدیک کرده‌اند که پیشتر از برتری‌های وی چیزی در ذهن دیگران نبوده است. در داستان آدم، فرشتگان در شک هستند که آدم بتواند انتظارات خداوند را برآورده کند. بنابراین به خداوند می‌گویند: می‌خواهی موجودی خون‌ریز را در زمین قرار دهی؛ حال آنکه ما خود، تو را عبادت می‌کنیم.

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (قرآن کریم: بقره/ ۳۰) (و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت؛ [فرشتگان] گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم. فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.)

سپس خداوند برای اثبات برتری آدم، اسم‌ها را به او می‌آموزد و آن اسم‌ها را بر فرشتگان نیز عرضه می‌کند:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (قرآن کریم: بقره/ ۳۱) «و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت؛ سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید از اسامی این‌ها به من خبر دهید.» فرشتگان از بیان آن اسم‌ها ناتوان بودند و به این موضوع اقرار کردند. تا این‌که آدم اسم‌ها را بیان کرد و فرشتگان به برتری آدم پی بردند. (قرآن کریم: بقره/ ۳۲-۳۳)

در داستان شاه سیاه‌پوش نیز، ترکتاز بدون آنکه شاه را بیشتر بشناسد او را بر سایر زیبارویان برتری می‌دهد و وی را در کنار خویش می‌نشانند.

خواستم تا به پای بنشینم	در صف زیر جای بگ‌زینم
گفت برخیز جای تو نیست	پایه بندگی سزای تو نیست
پیش چون من حریف مهمان‌دوست	جای مهمان ز مغز به که ز پوست
خاصه خوبی و آشنایی نظری	دست پرورد رایض هنری
بر سریر آی و پیش من بنشین	سازگارست ماه با پروین

(نظامی، ۱۳۱۵: ۱۶۲)

در این داستان این خود شاه است که خویش را در حد و اندازه بانوی زیبارو نمی‌داند. شاه خود را دیو بیابانی معرفی می‌کند.

گفتم ای بانوی فریخته خوی	با چو من بنده این حدیث مگوی
تخت بلقیس جای دیوان نیست	مرد آن تخت جز سلیمان نیست
من که دیوی شدم بیابانی	چون کنم دعوی سلیمانی

(نظامی، ۱۳۱۵: ۱۶۲)

ترکتاز برای آن که شاه مهمان اوست، از وی پذیرایی می‌کند و او را گرمی می‌دارد:	
گفت نارد بها بهانه مگیر	بافسون خواننده فسانه مگیر
همه جای آن تست و حکم تراست	لیک با من نشست باید و خاست...
میهمان منی تو ای سره مرد	میهمان را عزیز باید کرد...

با من آن مه به خوش زبانی‌ها کرد بسیار مهربانی‌ها

(نظامی، ۱۳۱۵: ۱۶۲-۱۶۳)

بنابراین خداوند و ترک‌تاز در اینکه بدون آشنایی قبلی آدم و شاه را بالا کشیده‌اند به هم شبیه هستند.

۲-۴-۲. قصاب و عزرائیل

شخصیت قصاب و عزرائیل نیز به هم شبیه است؛ از این نظر که قصاب شاه را به جهانی دیگر می‌برد که رازی در آن جا نهفته است. این راز چیزی جز زیبارویی نیست که تن به آرزو نمی‌دهد. قصاب شاه را با دنیای عاشقی آشنا می‌کند و علت سیاه‌پوشیدن را با حالتی پدیدارشناسانه به شاه می‌آموزد. هنر نظامی در آن است که قصاب را با هنر مختص به خود برای آگاهی‌بخشی برگزیده است؛ از این نظر که قصاب به مانند عزرائیل جان می‌ستاند. عزیزترین داشته‌ها هر موجود زنده جان اوست که برای لحظه‌ای در دستان قصاب قرار می‌گیرد. در داستان آدم نیز این عزرائیل است که خاک را به نزد خداوند می‌برد. پیش از عزرائیل، خداوند فرشتگان دیگر را نیز برای خاک می‌فرستد؛ ولی خاک با آنها همراه نمی‌شود و هر بار آنها را سوگند می‌دهد که او را به دربار خداوند نبرند.

«جبرئیل چون ذکر سوگند شنید، بحضرت بازگشت. گفت: خداوندا تو داناتری، خاک تن درنمیدهد. میکائیل را فرمود: تو برو. او بیامد. همچنین سوگند برداد. بازگشت. حق تعالی اسرافیل را فرمود: تو برو. او برفت. همچنین بازگشت. حق تعالی عزرائیل علیه السلام را فرستاد و گفت: اگر بطوع و رغبت نیاید؛ باکراه و اجبار برگیر و بیار. عزرائیل بیامد و به قهر یک قبضه خاک از روی زمین برگرفت.» (رازی، ۱۳۵۲: ۴۱)

باید توجه نمود که قصاب و عزرائیل کسانی هستند که رشته پیوند قهرمان را با دنیای مادی بریده‌اند و برای مدتی قهرمان را با دنیایی دیگر آشنا نموده‌اند.

۲-۴-۳. آدم و شاه

شخصیت آدم و شاه با هم شباهت‌هایی دارند که در ادامه وجوه شباهت آنها را بررسی می‌کنیم.

۲-۴-۳-۱. دور افتادن از وطن خود

آدم و شاه سیاه‌پوش از این نظر که هر دو از سرزمین خود دور می‌افتند به هم شباهت دارند. شاه از کاخ خویش به سودای یافتن راز سیاه‌پوشیدن مرد مسافر، راهی چین می‌شود. گویی

که سرزمین واقعی شاه همان باغ جایگاه ترک‌تاز است و در آنجا هیچ یادی از وطن خود نمی‌کند. آدم نیز نخست خاکی بیش نیست و در سرزمین مکه افتاده است تا اینکه به درگاه خداوند و بهشت برده می‌شود. داستان آفرینش آدم به صورت مفصلی در مرصادالعباد نیز آمده است.

«در بعضی روایت آنست که چهل هزار سال میان مکه و طایف با آب و گل آدم از کمال حکمت دستکاری قدرت می‌رفت و بر بیرون و اندرون او مناسب صفات خداوندی آینه‌ها بر کار می‌نشانند که هر یک مظهر صفتی بود از صفات خداوندی» (رازی، ۱۳۵۲: ۴۳)

۲-۴-۳. پیروی از هوای نفس

در داستان شاه سیاه‌پوش، شاه از هوای نفس خود پیروی می‌کند و خود را از اوج منزلت به قعر ذلت می‌اندازد و هبوط می‌کند. در داستان آدم نیز، آدم با پیروی از امر شیطان پلید که مار و طاووس را به همکاری فراخوانده است به پستی می‌افتد. شیطان درون (در داستان شاه سیاه‌پوش) و شیطان بیرون (ابلیس) در هر دو داستان در تخریب جایگاه شخصیت اصلی نقش اساسی را ایفا کرده‌اند.

۲-۴-۳. عروج

در هر دو داستان قهرمان عروج می‌کند. در داستان شاه سیاه‌پوش، شاه به وسیله قصاب و با کمک او به نزد بانوی زیبارو می‌رود.

او همی شد من غریب از پس	وز خلایق نبود با ما کس
چون پری ز آدمی برید مرا	سوی ویرانه کشید مرا
چون در آن منزل خراب شدیم	چون پری هر دو در نقاب شدیم
سبدی بود در رسن بسته	رفت و آورد پیشم آهسته
بسته کرده رسن در آن پرگار	ازدهائی بگرد سله مار
گفت یک دم در این سبد بنشین	جلوه کن بر آسمان و زمین
چون دمی دیدم از خلل خالی	در نشستم در آن سبد خالی
چون تنم در سبد نوا بگرفت	سبدم مرغ شد هوا بگرفت

در داستان آدم، خاک (آدم) به وسیلهٔ عزرائیل به عروج می‌رسد. در هر دو داستان قهرمان نمی‌داند به کجا می‌رود و قرار است چه چیزی را تجربه کند. میبدی دربارهٔ عروج آدم می‌گوید: «آدم، نه خود شد که او را بردند. آدم نه خود خواست که او را خواستند. فرمان آمد که مخدرهٔ معرفت را کفوی باید تا نامزد وی شود. هژده هزار عالم به غربال فروکردند کفوی به دست نیامد که قرآن مجید خبر داده بود «لیس کمثله شیء» (میبدی، ۱۳۸۹: ۱/۱۶۲)

آدم در درگاه خداوند از خود شایستگی نشان داد و اسما کسان و اشیا را یادآور شد؛ به همین خاطر خداوند او را در جایگاهی بلند قرار داد:

بوالبشر کو عَلم الاسما بگ است صد هزاران علمش اندر هر رگ است
اسم هر چیزی چنان کآن چیز هست تا به پایان جان او را داد دست
(مولوی، ۱۳۹۰: ۱/۵۸)

اگر آدم آفریده نمی‌شد راز هستی سر به مهر باقی می‌ماند و کسی از عظمت خداوند آگاه نمی‌شد. هم‌چنان که اگر شاه به دنبال راز نمی‌گشت هرگز راز سیاه‌پوشیدن آشکار نمی‌شد.
۲-۴-۳-۴. هبوط

در کهن‌الگوی قهرمان اصطلاحی به نام پاگشایی وجود دارد؛ به این معنی که قهرمان در گذار از جهل و خامی به بلوغ اجتماعی و معنوی؛ یعنی برای نیل به پختگی و تبدیل شدن به عضو تمام‌عیاری از گروه اجتماعی‌اش، آزمون‌های بسیار دشواری را از سر می‌گذراند. پاگشایی در اغلب موارد شامل سه مرحلهٔ مجزاست: ۱- جدایی ۲- تغییر ۳- بازگشت (گرین و همکاران، ۱۳۸۰: ۱۶۶) در تفسیری کلی می‌توان چنین تعبیر کرد که نی در نی‌نامه، همان آدم است که از نیستان ملکوت جدا شده؛ تا تغییری شایسته یابد (توبه کند و عمل صالح انجام دهد) و سرانجام به سوی حق تعالی رهسپار شود.

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش بازجوید روزگار وصل خویش
(مولوی، ۱۳۹۰: ۱/۵)

در روایات چنین آمده است که: «آدم و حوا پس از آنکه از دستور خداوند سرپیچی کردند و از میوهٔ ممنوعه خوردند از بهشت رانده شدند. پس از هبوط آدم به هندوستان افتاد و حوا در جدّه پایین آمد (طبری، ۱۳۷۴: ج ۱/۴۹) شاه سیاه‌پوش نیز این سه مرحله از خامی به سوی پختگی را طی کرده است. از موطن خویش سفر کرده، تغییر او رازدانی اوست که ظاهری سیاه‌پوش به خود گرفته است؛ سپس به وطن خویش بازگشته است.

۲-۴-۳-۵. سیاهی

سیاه‌پوشیدن شاه با سیاه‌رو شدن آدم و نیز کبود پوشیدن صوفیان نیز پیوندهایی دارد. زمانی که آدم به این جهان هبوط کرد؛ چهره‌اش نیز سیاه شد و سیاهی چهره‌اش برای مردم هندوستان باقی ماند. بنابراین شهر مدهوشان و هندوستان نیز تناسباتی با هم دارند. هجویری در کشف‌المحجوب درباره سیاه پوشیدن صوفیه می‌گوید: «اما آن که بیشترین جامه‌های ایشان چرا کبود باشد: یکی آن است که اصل طریقت ایشان بر سیاحت و سفر نهاده‌اند و جامه سفید اندر سفر بر حال خود نماند و شستن دشوار باشد و هر کسی بدان طمع کند و دیگر آن که کبود پوشیدن شعار اصحاب فوات و مصیبات است و جامه اندوهگنان و دنیا دار محنت است و ویرانه مصیبت و مفازة اندوه و پتیاره فراق و کدواده بلا؛ چون مقصود دل اندر دنیا حاصل ندیدند؛ کبود اندر پوشیدند و بر سوک وصال فرونشستند. و گروهی دیگر اندر معاملات جز تقصیر ندیدند و اندر دل بجز خرابی نه و اندر روزگار بجز فوت نه؛ کبود اندر پوشیدند» (هجویری، ۱۳۸۹: ۷۲)

نظامی در مخزن‌الاسرار درباره سیاه‌شدن چهره حضرت آدم^(ع) بعد از هبوط می‌گوید:

چرک نشاید ز ادیم تو شست	تا نکنی توبه آدم نخست
عذر به آن را که خطایی رسید	کدام از آن عذر به جایی رسید
آب رساند این گل پژمرده را	زد به سرانندیب سراپرده را
رو سیه از این گنه آنجا گریخت	بر سر آن خاک سیاهی بریخت

(نظامی، ۱۳۸۷: ۲۹۱)

حافظ نیز در بیتی به سیاه‌رو شدن آدم اشاره‌ای کرده است:

خال مشکین که بدان عارض گندم گونست سر آن دانه که شد رهزن آدم با اوست
(حافظ، ۱۳۸۷: ۸۱)

با این که هم شاه و هم آدم از کار خود پشیمان هستند؛ ولی راه بازگشتی به سمت باغ و بهشت وجود ندارد؛ بنابراین در پشیمانی ماندگار می‌مانند و قهرمان تا همیشه دچار آه و افسوس می‌شود.

باید توجه کرد که در هر دو داستان دورشدن از معشوق باعث پیدایش عشق شده است. عزیزالدین نسفی بر این باور است که امانت سپرده شده به آدم که در قرآن به آن اشاره شده

«امانت عشق» است. (قرآن کریم: احزاب/ ۷۲۱) و منظور از قدم‌گاه آدم در سرندیب مکانی است که آدم از مرتبه حیوانیت به جایگاه انسانیت رسیده است. (نسفی، ۱۹۶۲: ۴۱۴)

بنابراین در این که قهرمان هر دو داستان هبوط داشته‌اند گویی که برای رسیدن به بلوغ می‌بایست از سرزمین اصلی خود برای مدتی دور می‌شدند؛ سپس با کوله‌باری از تجربه به وطن بازمی‌گشتند.

۲-۴-۳. زیبارویان

زیبارویانی که شاه خود را با آنها مشغول می‌کند و آتش شهوت خود را با آنها فرو می‌نشانند با فرشتگان الهی که آدم با آنها همنشین بوده است شباهت دارند. این شعر حافظ بسیار با این مقام از قهرمان هر دو داستان هم‌پیوند است:

من آدم بهشتیم اما درین سفر حالی اسیر عشق جوانان مهوشم
(حافظ، ۱۳۸۷: ۴۵۸)

۲-۴-۳. پشیمانی و توبه

هنگامی که حضرت آدم^(ع) از بهشت رانده شد اظهار پشیمانی نمود و توبه کرد؛ تا اینکه دوباره مورد مهربانی خداوند بزرگ قرار گرفت. نظامی در مخزن‌الاسرار درباره توبه آدم می‌گوید تا زمانی که آدم شکسته نشد مورد عطوفت حق قرار نگرفت.

گرمی گندم جگرش تافته چون دل گندم به دو بشکافته
او که چو گندم سر و پایي نداشت بی زمی و سنگ نوایی نداشت
تا نفکنند نرُست آن امید تا نشکستند نشد روسپید
چون جو و گندم شده خاک آزمای در غم توای جو گندم نمای
(نظامی، ۱۳۸۷: ۲۹۰)

در داستان شاه سیاه‌پوش نیز شاه پس از آنکه از دیدار ترک‌تاز محروم گردید؛ اظهار پشیمانی نمود؛ ولی دیگر سودی نداشت و مانند آدم^(ع) مورد عنایت قرار نگرفت.

من ستم‌دیده را به خاموشی ناگزیر است ازین سیه‌پوشی
در سر افکندم آن پرنند سیاه هم در آنشب بسیج کردم راه

^(۱) «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (ما امانت [الهی] و بار تکلیف را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم؛ پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند؛ و [الی] انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود)

سوی شهر خود آمدم دلتنگ بر خود افکنده از سیاهی رنگ
(نظامی، ۱۳۱۵: ۱۸۰)

با این همه هر دو داستان با اندوه همراه هستند؛ به گونه‌ای که شبیه تراژدی شده‌اند. «تراژدی با برانگیختن رحم و مهربانی و ترس در ما به ما قابلیت می‌دهد؛ تا با آرامش اندیشه و به دور از شور و احساسات نمایش را ترک گوئیم.» (دیجز، ۱۳۹۹: ۸۱) این پشیمانی و حسرت بر گذشته در درون دو قهرمان است که ما را به ترحم بر آن‌ها وادار می‌کند.

۲-۴-۳. ناز و نیاز

شاه نیاز خود را بر ترک‌تاز عرضه می‌دارد؛ ولی او ناز می‌کند و حاضر نیست نیاز شاه را برآورد. در داستان آدم نیز در آغاز خداوند نیاز دارد که خاک را به نزد خود ببرد و از آن آدم را بسازد؛ ولی خاک ناز می‌کند تا اینکه سرانجام عزرائیل او را با زور به نزد باری تعالی می‌برد. در داستان آدم سرانجام این آدم است که به خاطر گناه خود مجبور می‌شود که بر معشوق ازلی التماس بخشش نماید؛ بنابراین سیر نیاز برعکس می‌شود.

۳. نتیجه‌گیری

داستان شاه سیاه‌پوش و داستان حضرت آدم^(ع) پیوندهای زیادی با هم دارند. عناصر زیر در هر دو داستان به هم شبیه هستند:

مکان مشابه: آدم و شاه به جایی می‌روند که سرسبز است و هر چه بخواهند فوراً حاضر می‌شود.

لذت یا گناه: شاه از تداخل جنسی با ترک‌تاز منع می‌شود؛ ولی به خاطر لذت‌گرایی تصمیم می‌گیرد به این کار دست یازد؛ بنابراین ترک‌تاز او را از خود دور می‌کند. آدم نیز از خوردن میوه ممنوعه منع می‌شود؛ بنابراین به محض این‌که از آن می‌خورد زیورهای بهشتی از او دور می‌شوند و به زمین تبعید می‌شود.

درخت: در هر دو داستان درخت باعث دانایی و رسیدن به معرفت می‌شود.

سرنوشت: هر دو قهرمان با اجبار به سرزمین معشوق برده و با خفت از آن جا رانده می‌شوند.

شخصیت‌های مشابه

خداوند و ترک‌تاز: خداوند و ترک‌تاز قهرمان داستان را بدون آن‌که پیشتر کسی بشناسد، به

خود نزدیک کرده و گرامی داشته‌اند.

قصاب و عزرائیل: این دو کسانی هستند که رشته پیوند قهرمان را با دنیای مادی بریده‌اند و او را برای مدتی با دنیایی سراسر لذت آشنا کرده‌اند.

شاه و آدم: شاه و آدم در هشت مورد ویژگی‌های مشترک دارند:

دور افتادن از سرزمین خود: شاه از کاخ خود و آدم از زمین به بارگاه خدا می‌رود. ۲- پیروی از هوای نفس: شاه سیاه‌پوش برای کام‌جویی از ترک‌تاز خود را به ذلت می‌اندازد و آدم به خاطر خوردن میوه ممنوعه از درگاه خدا رانده می‌شود. ۳- عروج: در داستان شاه سیاه‌پوش عروج با راهنمایی قصاب و در داستان آدم با اجبار عزرائیل اتفاق می‌افتد. ۴- هبوط: در داستان شاه سیاه‌پوش شاه از دربار ترک‌تاز و در داستان آدم، آدم از دربار خداوند هبوط نموده است. ۵- سیاهی: سیاه‌پوشیدن شاه سیاه‌پوش و سیاه‌رو شدن آدم با هم تناسب دارند؛ از این نظر که به خاطر اندوه و پشیمانی سیاه‌پوش و سیاه‌رو شده‌اند. ۶- هم‌نشینی با زیبارویان: شاه با زیبایان شب را سپری می‌کند. آدم نیز با فرشتگان زیبارو سیر می‌کند. ۷- پشیمانی: پس از آن‌که شاه از دربار ترک‌تاز به دور می‌افتد از کرده خود پشیمان می‌شود. آدم نیز با گناهی که کرد از دربار خداوند و بهشت اعلی به این دنیا تبعید می‌شود. ۸- ناز و نیاز: در داستان شاه سیاه‌پوش ناز از طرف ترک‌تاز و نیاز از طرف شاه است و در داستان آدم ناز و نیاز دو طرفه است.

کتاب‌شناسی

کتاب‌ها

۱. قرآن کریم، (۱۳۷۶)، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی
۲. بتلهایم، برونو، (۱۳۹۲)، افسون افسانه‌ها، ترجمه اختر شریعت‌نژاد، چاپ سوم، تهران: هرمس
۳. پراپ، ولادیمیر، (۱۳۸۶)، ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ دوم، تهران: توس
۴. حافظ، شمس‌الدین محمد، (۱۳۸۷)، دیوان غزلیات، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علیشاه
۵. دیچز، دیوید، (۱۳۹۹)، شیوه‌های نقد ادبی، ترجمه محمدتقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی، تهران: علمی
۶. رازی، نجم‌الدین، (۱۳۵۲)، مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد، تهران: مطبعة مجلس
۷. طبری، محمد بن جریر، (۱۳۷۴)، تاریخ‌نامه طبری، ترجمه ابوعلی محمد بلعمی، به کوشش محمد روشن، تهران: بی‌نا
۸. گرین، ویلفرد؛ لی مورگان، ارل لیبر؛ ویلینگهم، جان، (۱۳۸۰)، مبانی نقد ادبی، ترجمه فرزانه طاهری، چاپ دوم، تهران: نیلوفر
۹. مک‌کوپین، جان، (۱۳۸۹)، تمثیل، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز
۱۰. مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۹۰)، مثنوی معنوی، تصحیح رینولدالین نیکلسن، چاپ پنجم، تهران: هرمس
۱۱. میبیدی، ابوالفضل، (۱۳۷۲)، کشف الاسرار و عدة الابرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر
۱۲. نسفی، عزیزالدین محمد، (۱۹۶۲)، انسان کامل، تصحیح و مقدمه ماژیران موله، تهران: انستیتو ایران و فرانسه
۱۳. نظامی، الیاس، (۱۳۸۷)، احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی، تألیف برات زنجانی، چاپ هشتم، تهران: دانشگاه تهران
۱۴. نظامی، الیاس، (۱۳۱۵)، هفت پیکر، تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران: ارمغان
۱۵. هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۸۹)، کشف‌المحجوب، تصحیح محمود عابدی، چاپ پنجم، تهران: سروش

مقاله‌ها

۱. ترکمانی باراندوزی، وجیهه؛ چمنی گلزار، ساناز، (۱۳۹۱)، بررسی و تطبیق فرایند فردیت در گنبد اول و دوم از هفت پیکر نظامی بر اساس روان‌شناسی تحلیلی یونگ، مجله زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، سال چهارم، شماره ۱۰، بهار ۹۱، صص ۴۸-۲۳
۲. خواص، امیر، (۱۳۹۲)، بررسی تطبیقی آدم و حوا از منظر قرآن و عهد عتیق، معرفت ادیان، سال ۴، ش ۲، بهار ۹۲، صص ۵۴-۳۹
۳. سپهوندی، مسعود، (۱۳۹۰)، جنبه‌های تأویلی و تمثیلی داستان روز شنبه در گنبد سیاہ (از هفت پیکر نظامی)، فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی، شماره پیاپی: دهم، ۱۲۸-۱۰۵
۴. سیدی، سیدحسین؛ علی‌پور، اسماعیل، (۱۳۸۹)، بررسی تطبیقی داستان آفرینش انسان در روایت‌های اسطوره‌های ایران و عرب، فصلنامه لسان مبین، سال ۲، دوره جدید، ش ۲، اسفند ۸۹، صص ۱۳۷-۱۲۳
۵. نقابی، عفت؛ قربانی، کلثوم، (۱۳۹۱)، تحلیل ساختاری قصه شاه سیاہ پوشان بر اساس الگوی پراپ، مجله پژوهشنامه زبان و ادب فارسی، سال ششم، شماره ۱، پیاپی ۲۱، بهار ۹۱، صص ۱۶۲-۱۴۱

A comparative study of the story of the black-clad king from Haftpeykar Nizami and the story of Adam (PBUH)

*Youssef Ali Beyranvand^۱ - Akbar Garavand^۲ - Seyed Morteza Mirhashemi^۳

^۱- Ph.D. in Persian language and literature, Faculty of Literature and Humanities.

Email: yossofali.biranvand@gmail.com

^۲. Master's degree in Persian language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran

^۳. Professor of Persian language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received:

۳ November ۲۰۲۲

Accepted:

۵ January ۲۰۲۲

Keywords:

Holy Quran

The Story of Adam (PBUH)

Black-Clad King

Haftpeykar

Nizami

Sacred stories subconsciously affect the way people tell stories. Among these stories is the story of Prophet Adam (PBUH), which is described in detail in Abrahamic religions, especially Islam. This story had an impact on Nizami's mind, in such a way that he wrote the story of the black-clad king from the Haftpeykar under its influence. In this research, we decided to investigate and compare the common themes and similar characters of the two stories of the black-clad king in the Haftpeykar Nizami and the story of Adam (PBUH) in the religious and literary narratives with a descriptive-analytical method. After examining these two narratives, we came to the conclusion that the same place, pleasure or sin, tree and fate are the common themes of the two stories. Similar characters are also among these: ^۱- the Master and Turktaz: those two have brought the hero close to them without prior acquaintance. ^۲- Butcher and Azrael: These are the two people who cut the hero's connection with the material world and introduced him to a world full of pleasure for a while. ^۳- The king and Adam: these two have eight common characteristics: falling away from their own land, following their passion and whimsy, ascension, etc.
